



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ (۱۵) وَ أَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ (۱۶) كَلَّا بَلْ لَا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ (۱۷) وَ لَا تَحَاضُّونَ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ (۱۸) وَ تَأْكُلُونَ الثَّرَاثَ أَكْلًا لَمًّا (۱۹) وَ تُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا (۲۰) كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا (۲۱) وَ جَاءَ رَبُّكَ وَ الْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا (۲۲) وَ جِئَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَ أَمْيَ لَهُ الذِّكْرَى (۲۳) يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي (۲۴) فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابُهُ أَحَدٌ (۲۵) وَ لَا يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ (۲۶) يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ (۲۷) ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً (۲۸) فَادْخُلِي فِي عِبَادِي (۲۹) وَ ادْخُلِي جَنَّتِي (۳۰)﴾

سوره مبارکه ای که «علم بالغلبه» آن «الفجر» است و در مکه نازل شد بعد از چند سوگندی که به عظمت این سوگند اشاره کرد فرمود: ﴿هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِذِي حِجْرٍ﴾^۱ بخشی از آثار طغیان‌گران گذشته را که در تورات و انجیل جریان آن مفصل آمده بود و اهل کتاب آشنا بودند و به مشرکان حجاز گزارش داده بودند و قصه عاد و ثمود و فرعون برای همه روشن بود آن را بازگو کردند، بعد درباره انسان‌شناسی سخن گفتند.

فرمودند انسان یک بُعد باطنی دارد که سرمایه اوست و ذخیره اوست و گنجینه اوست، آن را باید شرح بدهیم و یک احساسات و علاقه‌ها و گرایش‌ها و کوشش‌های ظاهری دارد که آن را هم باید شرح بدهیم. اگر این

گرایش‌ها و کوشش‌های ظاهری او به وسیله رهبری آن گنجینه‌های درونی او هدایت شدند این انسان به حدّ فرشته‌ها می‌رسد، صاحب نفس مطمئنّه می‌شود که به او دستور می‌دهند که بخش مهم راه را آمدی، بخش اهم راه مانده است ما تو را می‌بریم. اگر مهمان‌دار مهمان عزیزی داشته باشد مقداری از راه را خود آن مهمان می‌آید قسمت مهم و یا اهم را به وسیله خواص اصحاب خود به پیشاپیش این مهمان می‌فرستد و این مهمان را بالا می‌برد. اینکه در ذیل آمده ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً﴾؛ یعنی با اینکه همه کمالاتی که برای انسان ممکن بود فراهم کردی، راضی بودی به احکام و حکم الهی، مرضی هستی ظاهراً و باطناً؛ یعنی اعتقاداً و عملاً همه عقاید تو اعمال تو اخلاق تو مرضی خداست، از این بالاتر فرض ندارد؛ ولی هنوز در راه هستی، بقیه ما می‌فرستیم تو را بیاورند بالا. این ﴿ارْجِعِي﴾ که می‌فرماید بیا بالا، یعنی من می‌فرستم تو را بالا ببرند، تا اینجا را آمدی به ملکه راضی بودن به ملکه مرضی بودن، بقیه که مهمان ما هستی هنوز در راه هستی هنوز به لقای ما بار نیافتی که این بخش پایانی این سوره است.

اگر - إن شاء الله - این ابزاری که در ظاهر خلق شد که انسان به مال علاقه‌مند است به فرزند علاقه‌مند است، چون مدنی است اجتماعی است باید با جامعه به سر برد و مهم‌ترین پیوند اجتماعی همان علاقه است؛ اگر اینها به رهبری آن گنجینه درونی اصلاح بشود، می‌شود راضیه مرضیه و مهمان ما، ما خواص اصحاب را می‌فرستیم بقیه راه را تو را بیاورند و اما اگر - خدای ناکرده - آن گنجینه‌های درونی را در درون نگه داشتی و خفه کردی، این اغراض و غرائز را یک مشت خاک روی آنها ریختی، نگذاشتی صدای آنها در بیاید هر چه شد همین مال‌دوستی و فرزند‌دوستی و مقام دوستی و جاه‌دوستی و مانند آن شد خودت یک جهنم می‌شوی.

فرمود: ﴿فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ﴾ می بینید چند جمله را ذات اقدس الهی راهنمایی کرد یک دانه از اینها را انسان نگفت، از پیش خودش حرف درآورد! فرمود: ﴿فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ﴾ ما او را امتحان می کنیم؛ ﴿فَأَكْرَمَهُ﴾ این ﴿أَكْرَمَهُ﴾ از سنخ کرامت فرشته ها نیست که در سوره «انبیاء» دارد فرشته ها ﴿عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهٖ يَعْمَلُونَ﴾ که همین کرامت فرشته ها را وجود مبارک امام هادی (سلام الله علیه) در زیارت «جامعه» برای اهل بیت گفته است ﴿بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهٖ يَعْمَلُونَ﴾ اینها در حد ملائکه اند بلکه بالاتر.

این کرامت فرشته ها در سوره «انبیاء» است، یک؛ در زیارت «جامعه» برای اهل بیت است، دو. این ﴿أَكْرَمَنِ﴾ از آن ﴿أَكْرَمَهُ﴾ نیست به دلیل اینکه هم مسبوق به ابتلاء است هم ملحق به نعمت است یعنی نعمت مادی داریم یعنی یک کرامت ظاهری کردیم. پس اولاً ما داریم امتحان می کنیم یک، ثانیاً او را اکرام می کنیم نه اکرام فرشته ها؛ مقداری مال به او می دهیم اکرامی که نزد مردم گرمی داشتن است به قرینه ﴿نِعْمَهُ﴾ وقتی مسبوق به قرینه است، ملحق به قرینه است کرامت فرشته منظور نیست.

پس این سه امر ذکر شد یک: ﴿ابْتَلَاهُ﴾ دو: ﴿فَأَكْرَمَهُ﴾ سه: ﴿نِعْمَهُ﴾؛ همه اینها ابزار مادی است هیچ کدام از اینها را این انسان به زبان نمی آورد. آن وقت آنچه از نزد خودش اختراع می کند خیال می کند که کرامت معنوی است فقط آن را ذکر می کند. ﴿فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ﴾، یک؛ ﴿فَأَكْرَمَهُ﴾، دو؛ این اکرام مادی است ﴿وَنِعْمَهُ﴾ به نعمت های ظاهری، سه؛ ﴿فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ﴾ این اکرام فرشته ها در ذهنش است این اکرام ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ﴾^۱ در ذهن او است این اکرام زیارت «جامعه» در ذهن او است؛ در حالی که این چنین نیست ﴿كَلَّا﴾! این

۱. سوره اسراء، آیه ۷۰.

﴿كَلَّا﴾ که نفی است نفی اکرام متوهم است و گرنه آن اکرام ظاهری را که خود قرآن فرمود ما اکرام کردیم. این اکرام به معنای «إنعام» یعنی سرمایه‌دادن، اینکه شرف نیست. آنچه ما نگفتیم خودش خیال کرد گفت: ﴿اَكْرَمَنِي﴾ ما این را داریم نفی می‌کنیم.

«فهيئنا أموراً خمسة» اول: ابتلاء است، دوم: اکرام مادی، سوم: تنعیم، این إنعام نشان می‌دهد که این اکرام، اکرام مادی است چهارم: خیال و توهم این شخص خودپذیر و خودپسند می‌گوید: ﴿اَكْرَمَنِي﴾؛ این اکرام فرشته خیال کرده! پنجم: ﴿كَلَّا﴾ ما این را گرامی نداشتیم.

بنابراین هیچ کس حق ندارد اگر او را در کلاس امتحان نشانند، منتها روی فرش ابریشم نشانند، دارند امتحان می‌کنند، کسی را در کلاس امتحان نشانند روی حصیر نشانند دارند امتحان می‌کنند؛ نه او را اکرام کردند نه این را اهانت. اما طبع اکثری مردم، خوی مردم در انسان‌شناسی اشتباه می‌کنند. ما امتحان کردیم به او مال دادیم او خیال می‌کند که ما او را گرامی داشتیم نخیر! اگر کسی را بخواهند در کلاس امتحان ببرند روی فرش ابریشم بنشانند که ببینند این از نظر اخلاقی چه بازدهی دارد، اینکه احترام نیست. یک وقت مهمان عزیزی، عالمی، عادلی آمده بله، آن حساب دیگری است. یک وقت کسی را می‌خواهند امتحان بکنند می‌خواهند کار دست او بدهند می‌خواهند مسائل مالی را به او واگذار کنند امتحان بکنند او را می‌برند در یک اتاق ابریشمی این باید بفهمد که این امتحان است امتحان که اکرام نیست.

پس این چهار مطلبی که ذکر شد با آن ﴿كَلَّا﴾ که نفی می‌شود جواب نهایی خودش را می‌گیرد. ﴿فَأَمَّا الْإِنْسَانُ﴾ طبع او این است اول امتحان داریم می‌کنیم این مبتلا به ثروت است و ابتلای او هم به این است که به او مال دادیم و نعمت دادیم او هیچ کدام از این سه عنوانی که خدا گفت نمی‌گوید نزد خودش کرامت جعل می‌کند، می‌گوید

﴿رَبِّي أَكْرَمَن﴾؛ یعنی «اَكْرَمَن»؛ نه! ﴿كَلَّا﴾ امتحان که کردیم او که مهمان ما نیست یک وقت مهمان را می آورند داخل، بلکه این اکرام است یک وقت کسی را می خواهند امتحان بکنند امتحان کردن که علامت اکرام نیست.

﴿وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ﴾ از آن طرف، ﴿فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ﴾؛ این «قَدَرَ، يَقْدِرُ» یعنی تنگ گرفت ضیق گرفت ﴿وَوَدَّ الثَّوْنَ إِذْ ذَهَبَ﴾ در زمین ﴿فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ﴾ نه «نَقْدَرُ» - معاذ الله - او که گمان نکرد، خدا بر او قدرت ندارد. آن «قَدَرَ يَقْدِرُ» با قدرت است، این «قَدَرَ يَقْدِرُ» به معنی تنگ گیری و سخت گیری و اینهاست. ﴿فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ﴾ او گمان کرد که ما سخت نمی گیریم تنگ نمی گیریم و حال اینکه ما تنگ گرفتیم امتحان کردیم.

پرسش: ...

پاسخ: بلکه اما اینها درباره روزگار است خود را محترم می شمارد او هم که خدا را قبول ندارد و قیامت را قبول ندارد در سوره مبارکه «لقمان» گذشت که می گوید - معاذ الله - قیامت نیست بر فرض هم باشد همان طوری که در دنیا ما راحت بودیم آنجا هم راحت هستیم. در دنیا ما این قدرت را داشتیم مال جمع کردیم آنجا هم همین کار را می کنیم که اگر قیامت باشد و اینها، ما همان طوری که در دنیا توانستیم آنجا هم می توانیم؛ چنین پندار باطلی دارند! ﴿وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ﴾ مقداری تنگ گرفت، ﴿فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ﴾؛ نه آن امتحان را می بیند نه این تنگ روزی را. این تنگ روزی را به معنای اهانت می پندارد؛ می فرماید: ﴿كَلَّا﴾، نه آنجا ما کسی را احترام کردیم نه اینجا؛ هر دو نزد ما بنده خدا هستند اما ما داریم امتحان می کنیم گاهی او را با مال امتحان می کنیم گاهی این را گاهی این را با مال امتحان می کنیم گاهی آن را این طور نیست که همیشه همه افراد را یک گونه امتحان بکنیم.

پرسش: ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ﴾ چه؟

پاسخ: این طبع و فطرتش است عقل دادیم فطرت دادیم انبیا فرستادیم هدایت کردیم؛ همه ابزار آقایی را فراهم کردیم اما یک سلسله ابزار و وسایل مادی داریم که این تلاش و کوشش کند که زندگی خودش را حل کند بیش از پنجاه مورد از انسان به مذمت یاد شده است و همه این مواردی که بیش از پنجاه مورد است به آن طبع او برمی گردد نه به فطرت او. در سوره مبارکه «معارج» که بحث آن قبلاً گذشت ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعاً * إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً * وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعاً * إِلَّا الْمُصَلِّينَ﴾^۱ ما دو تا کار کردیم: یکی در درون او یک فطرت الهی گذاشتیم ﴿وَنَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا﴾^۲ این هیچ تغییرپذیر نیست؛ قبلاً هم بحث آن گذشت که ما یک صاحب خانه داریم و یک مهمان. چه حوزه چه دانشگاه، یک سلسله علمی به عنوان صاحب خانه خدا خلق کرده فرمود به او فطرت دادم توحید را برایش معنی کردم الوهیت را معنا کردم نبوت را معنا کردم فجور او را معنا کردم، نه اینکه کلیات را گفتم! کلیات که مشکل آدم را حل نمی کند، به زید گفتم چه چیزی برای تو بد است و چه چیزی برای تو خوب است. سه تا ضمیر «هاء» است که هر سه به خود شخص برمی گردد: ﴿وَنَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا﴾ نه «فألهمها الفجور و التقوى»! در درس های اخلاقی و بحث های اخلاقی مثلاً به ما می گویند عدل حسن است ظلم قبیح است کلیات را در درس اخلاق به ما می گویند، خدا که این کار را نکرده است. اما کسی که طبیبانه در درون ما باخبر باشد می گوید چه چیزی برای تو بد است و چه چیزی برای تو خوب است آن را که ما نداریم.

این سه تا «هاء» به خود نفس برمی گردد ذات اقدس الهی گفت من همه را به او گفتم در درون او نهادینه کردم این صاحب خانه است علمی را چه در حوزه چه در دانشگاه تهیه بکند که مهمان اند با این صاحب خانه بسازد؛ اگر

۱. سوره معارج، آیات ۱۹ - ۲۲.

۲. سوره شمس، آیات ۷ و ۸.

چیزی تهیه کرد که با صاحب‌خانه نساخته همیشه دعوا دارد، با قرص خواب باید بخوابد! چرا این طور باشد؟ چرا مهمان دعوت کردی؟ چرا چیزی را یاد گرفتی که با آن صاحب‌خانه نمی‌سازد؟ تو یک موجود ابدی هستی ما تو را گرامی داشتیم ﴿كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ﴾. این ﴿خُلِقَ هَلُوعاً﴾ یعنی بخش ظاهری او که بتواند دنیایش را حل کند اما راه حل به او نشان دادیم ﴿إِلَّا الْمُصَلِّينَ﴾؛ ما او را که رها نکردیم، این قسمت ظاهری او که سرکش است ما برای سرکشی او هم دستور دادیم؛ ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعاً * إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً * وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعاً﴾ را گفتیم ﴿إِلَّا الْمُصَلِّينَ﴾ را هم گفتیم. اصلاً نماز برای همین است.

در سوره مبارکه «معارج» که فرمود: ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعاً﴾ که این ﴿هَلُوعاً﴾ با این دو جمله بعدی تفسیر شده است «الهلوع من هو»؟ ﴿إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً * وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعاً﴾؛ شما انسان را با اینها خلق کردی و رها کردی؟ نه! ﴿إِلَّا الْمُصَلِّينَ﴾ نماز آوردیم، گفتیم نماز عمود دین است و خدا رحمت کند این حکمای ما را! اینها که اسرار عبادت نوشتند گفتند اگر این هفده رکعت نماز را می‌فرمود مثلاً صبح بخوان یا ظهر بخوان یا شب بخوان، این مشکل ما را حل نمی‌کرد. فرمود صبح که بلند شدی با عبادت بلند شو تا ظهر مشکل تو حل بشود. ظهر که شد با عبادت مشغول باش تا شب مشکل تو حل بشود. شب که شد با عبادت شروع بکن تا بقیه را حل کند؛ تقسیم عبادت کردند؛ ﴿فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ﴾ در سوره مبارکه «روم» همین است. ﴿وَعَشِيًّا وَحِينَ تُظْهِرُونَ﴾^۱ وقتی که ظهر شده نماز شب شده نماز صبح شده. اگر این هفده رکعت را یکجا به ما می‌گفتند که آن اثر را نداشت.

فرمود ما این راه را گذاشتیم بعد در تمام اینها تعلیم و تعلّم است چه چیزی بخواهیم؟ چه چیزی نخواهیم؟ چه کار کنیم؟ چه کار نکنیم؟ آن دعاها برای چیست؟ آن قنوت برای چیست؟ برای چه چیزی خم بشویم؟ برای چه کسی خم نشویم؟ در برابر چه کسی خم شویم و در برابر چه چیزی تواضع بکنیم؟ اینها همه دستور است. پس آن سرمایه را به ما دادند که از نظر علم ما درس‌هایی بخوانیم بحث‌هایی داشته باشیم که با صاحب‌خانه دعوا نکند؛ اگر چیزهایی خواستیم که با صاحب‌خانه نساخت، همیشه درگیر هستیم و اگر اخلاقی هم داشتیم فرمودند برای تعدیل آن اخلاق دستور داد فرمود: ﴿إِلَّا الْمُصَلِّينَ﴾؛ مصلین برابر نمازشان چه کار می‌کنند؟ ﴿الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ﴾؛ نه اینکه گاهی بخوانند گاهی نخوانند نه! همیشه نمازشان را می‌خوانند؛ اینها دستورات نمازگزارها است. ﴿وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ * لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ﴾ حلال و حرام دارند، یک؛ مال بیگانه را در مال خودشان نمی‌آورند، دو؛ از مال خودشان به یتیم و مسکین و اینها عطا می‌کنند، سه؛ راحت زندگی می‌کنند. در زندان بسته می‌شود، دستور شلاق بسته می‌شود؛ این می‌شود راه کرامت. اما وقتی ما مالی به او دادیم یک پُست و مقامی به او دادیم خیال می‌کند ﴿اَكْرَمَنِي﴾؛ نه! ﴿كَلَّا﴾ این نیست چون امتحان داریم می‌کنیم. اگر امتحان، امتحان حقیقی است اکرام، اکرام حقیقی نیست برای اینکه اکرام حقیقی بعد از امتحان است؛ در ظرف امتحان جا برای جایزه که نیست. اگر از امتحان پیروز به در آمده بله، جایز می‌دهند. جریان انصار مدینه، انصار مدینه چه کاره بودند؟ این دین می‌تواند این طور تربیت بکند این دین می‌تواند حاج قاسم تربیت بکند؛ او چهار تا کلمه از روحانیت شنیده چهار تا کلمه از امام شنیده، از جای دیگر که حاج قاسم درس نخوانده است! پس این ظرفیت هست.

بینید همین عرب جاهلی اینها می رفتند به شکار سوسمار! طرزی اینها را تربیت کرد این می شود کرامت که وقتی ایام حج شد، فرمود: ﴿لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرُمٌ﴾^۱ وقتی مُحَرَّم شدید، شکار نکنید؛ بعد فرمود که ما این آهوها و این حیوانات پرنده حلال گوشتی که در بالای کوهها هستند ایام حج و احرام می آوریم ﴿لَيَبْلُغَنَّكُمْ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِنَ الصَّيْدِ تَنَالُهُ أَيْدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ﴾^۲ این آهوها این حیوانات این کبکها را اینها را از بالای کوه می آوریم جلوی چادر شما در دسترس شما است^۳ در تیررس شما هست، هم می توانید با دست شکار کنید هم می توانید با تیر شکار کنید. این عرب سوسمارخوار را طوری کرد که از آهو می گذرد، پس این ظرفیت را دارد چرا ما نباشیم؟

چون آن فطرت که هست آن آمادگی که هست این تعجب آور است! اینها را شما نگاه کنید برای پسری زن می گرفتند که بتواند قافله ای را غارت کند! می گفتند اگر برای او زن بگیریم چگونه خودش را اداره کند؟ این عرب بود. مگر نمی رفتند به شکار سوسمار! مگر سوسمار بخور نبودند در بیانات حضرت امیر است که سوسمار می خوردید! کسی که سوسمارخور است بیاید طرزی تربیت کند که از آهو بگذرد؟

بعد درباره مسائل اجتماعی در جریان مدینه، همین افراد مدینه چه کاره بودند؟ این عظمت قرآن است نسبت به اینها؛ این می شود اکرام بله، چون امتحان دادند در امتحان موفق شدند حالا خدا دارد به اینها جایزه می دهد. از اهل مدینه با جلال و شکوه یاد می کند؛ فرمود این کسانی که ﴿وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾^۳ این عزیزانی که از مکه مهاجرت کردند به مدینه کجا رفتند؟ رفتند در همین دالون و سالن همین مسجدی که سرپناه خوبی نبود. ثروت در مدینه در اختیار همین یهودی های خیبر بود که آنها کاخ نشین بودند قلعه داشتند در قلعه بود؛ این بیچاره ها کوخ نشین بودند و وضع مالی درستی هم نداشتند. اینها «خصاصة» داشتند؛ «خصاصة» یعنی «ما

۱. سوره مائده، آیه ۹۵.

۲. سوره مائده، آیه ۹۴.

۳. سوره حشر، آیه ۹.

یختص به الانسان نفسه» یعنی همین لقمه‌ای که مخصوص خودش بود همین یک مختصر گندمی که مخصوص خودش بود همین خرمایی که مخصوص خودش بود این را می‌گفتند «خاصة». پس انداز که نبود؛ اینها فقیر بودند خاصة داشتند یعنی «ما یختص بهم انفسهم» داشتند. اینها این «ما یختص بهم» را به همین مهاجرین می‌دادند ﴿وَيُؤْتُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾ ما یک «ایثار» داریم، یک «استئثار». این رذالت استئثار که در حدیث آمده «مَنْ مَلَكَ اسْتَأْثَرَ»^۱ کسی قدرت به دستش برسد همه را برای خودش می‌گیرد یا اختلاسی است یا نجومی! می‌گیرد برای خودش، این را می‌گویند استئثار؛ استئثار یعنی تقدیم خود بر دیگری. اما ایثار تقدیم دیگری بر خود است. در این بخش از انصار مدینه به عظمت یاد کرد فرمود اهل ایثار هستند خودشان محتاج‌اند خصاصه دارند، آن فقیر یک چیز مختصری که «یختص به» این را می‌دهد به مهاجر. این عرب سوسمارخور را این طور تربیت کرد؛ پس این ظرفیت در این بحث‌ها هست، الآن هم بعد از ۱۴۰۰ سال از آنها به عظمت یاد می‌کنیم، سلام بر مهاجرین، سلام بر انصار، هر کس بیاید در زیارت‌ها و در ادعیه همین‌ها را اکرام می‌کنند.

اینها هم سابقه بت‌پرستی داشتند چطور این دین ما را تربیت نکند؟ آن روز که هنوز چهارده معصوم برای اینها روشن نبود، ما با داشتن این ذوات قدسی که فرشتگان الهی‌اند چرا بالا نیاییم؟ چرا کشور ما نیاز داشته باشد به فشار اقتصادی و مانند اقتصادی؛ چرا سرقت باشد؟ چرا نجومی باشد؟ چرا و چرا و چرا و چرا؟! همه این حرف‌ها را می‌گوییم اما در انتخابات شرکت می‌کنیم این کشور، کشور ما است این دین، دین ما است این نظام، نظام ما است. این بیگانه‌ها از هر طرف حمله کردند، دارند می‌چاپند و غارت می‌کنند؛ دوست داریم کشور خودمان را آب و خاک خودمان را دوست داریم و می‌رویم شرکت می‌کنیم رأی می‌دهیم اما این حرف‌ها را هم می‌زنیم. این ظرفیت

هست که سوسمارخور بشود آقا! ببینید این دین سرتاسرش بوسیدنی است شما در کتاب اطعمه و اشربه ملاحظه کنید اینها نمی خواهند ما بهشت برویم می خواهند فرشته بشویم؛ چرا درباره سلمان و اینها آمده که بهشت به چند نفر علاقه مند است؟ چرا ما نباشیم این طور؟ بهشت مشتاق ما باشد چرا ما مشتاق بهشت باشیم؟ مگر درباره سلمان نیامده؟ مگر درباره آن چند نفر نیامده که «إِنَّ الْجَنَّةَ تَشْتَاقُ إِلَيْهِمْ» کذا و کذا و کذا؟^۱ اینها چه طوری شدند چه کسی اینها را تربیت کرده است؟

ببینید! همین ائمه در همین فقه ما گفتند آن روزی که اتومبیل و هواپیما و کشتی که نبود همین اسب سواری بود به هر حال کسی اسب سوار می شود گاهی اسب بُند می رود گاهی بُند می رود، گاهی ترکشی هست چوبی هست، به اسب می زند، فرمود اگر اسب بُندی کرد خواستی بزنی یک دو تا بزنی! ببینید این دین چه دینی است؟ فرمود به صورت اسب زن! احترام اسب را حفظ کنید! این دین بوسیدنی نیست؟! این در فقه ما است. فرمود این مرکوب بر راکب چندین حق دارد: یکی از حقوق اسب این است که آن راکب صورتش را نزند؛ این دین است. آن وقت اجازه می دهد که ما آبروی کسی را ببریم، حق کسی را رعایت نکنیم به کسی ظلم نکنیم مال کسی را ببریم! این طور مردم را در فشار قرار بدهیم! این دین است!

اینکه می بینید علامه طباطبایی ها وقتی وارد حرم می شدند در و دیوار را می بوسند، این حرف ها را اینها گفتند؛ کسی دیگر که این گونه حرف ها را به ما نزد شما شرق عالم برویم غرب عالم بروید، آنکه اسب سوار بودند از سابق تا لاحق، هیچ کدام چنین دستوری داند که صورت اسب را زن؟! این وقتی که حاضر نیست آدم احترام اسب را

۱. کتاب سلیم بن قیس الهمالی، ج ۲، ص ۷۲۷.

نگه ندارد، احترام دیگری را یقیناً باید نگه دارد. این دینی که سوسماربخور را طرزی تربیت کرد که از آهو می‌گذرد، همین دین بود چیزی دیگر که نبود، پس این ظرفیت هست.

فرمود ما شما را داریم امتحان می‌کنیم، شما که نمی‌میرید نمی‌پوسید مرگ را می‌میرانید این حرف‌های آسمانی است که قرآن به ما گفته است مگر انسان می‌میرد؟ انسان مرگ را می‌میراند ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾^۱ نه «یذوقه الموت»! هر ذائقی مذوق خودش را هضم می‌کند و از آن می‌گذرد. ما هستیم و مرگ نیست که نیست که نیست! مرگی در کار نیست بعد از مرگ. وارد صحنه برزخ شدیم ما هستیم و مرگ نیست، وارد صحنه قیامت شدیم ما هستیم و مرگ نیست، از صراط و اینها می‌گذریم ما هستیم و مرگ نیست، - إن شاء الله - وارد بهشت شدیم ما هستیم و مرگ نیست ما هستیم که هستیم! این موجود ابدی است. این را قرآن گفت: ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ﴾ آن وقت این خیلی حیف است که آدم خودش را هدر بدهد.

فرمود پنج تا حرف است، سه تا را ما گفتیم، یکی را تو گفتی، ما می‌گوییم ﴿كَلَّا﴾ آن حرف ما چیز دیگری است تو چیز دیگری می‌گویی! ﴿فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ﴾ باور نکردی! ﴿فَأَكْرَمَهُ﴾ به معنای ﴿نِعْمَهُ﴾ است باور نکردی! ﴿نِعْمَهُ﴾ را باور نکردی! گفتی: ﴿فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ﴾ نه! ﴿كَلَّا﴾ تو در کلاس امتحان نشستی، ما حالا آوردیم روی فرش ابریشمی داریم از تو سؤال می‌کنیم، شما مهمان ما که نیستی و آن آقا را روی حصیر داریم امتحان می‌کنیم او که کاری نکرده ما اکرام کنیم، نه ﴿كَلَّا﴾ نه او را داریم اکرام می‌کنیم نه این را. ما باید باور بکنیم اگر پستی مقامی چیزی به دست ما رسید این امتحان الهی است. اگر - إن شاء الله الرحمن - این را بجا مصرف کردیم

آن وقت می شود کرامت الهی ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ﴾ از آن در می آید، ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ﴾ از آن در می آید؛ اما اگر - خدای ناکرده - عمل نکردیم نه، این طور نیست.

فرمود که وضع انسان عادی این طور است؛ ﴿فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ﴾ * وَاَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ * كَلَّا! ما کسی را اهانت نکردیم. شما باید چه کار بکنید که از امتحان پیروز بیاید؟ اولاً: مال یتیم را که اگر - خدای ناکرده - کسی مصرف کرد در سوره مبارکه «نساء» دارد که ﴿وَلِيُخْشِيَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوْا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ﴾^۱ شما حواستان جمع باشد! اگر - خدای ناکرده - به ایتام دیگران آسیب رساندید بعد از مرگ شما ایتام شما آسیب می بینند، فرمود این هست. دوم: اگر کسی - خدای ناکرده - مال یتیم را چون سرپرست ندارد خورد او کسی است که ﴿إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا﴾ او دارد آتش می خورد منتها غمی فهمد. چون تخدیر شده است نمی فهمد، نه اینکه بعد از مرگ وارد آتش می شود الآن دارد آتش می خورد ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا﴾ البته بعد از مرگ هم ﴿وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا﴾؛ اما الآن نار است، منتها غمی فهمد و تخدیر شده است. چطور انسانی را که او را در اتاق عمل تخدیر کردند بی حس کردند سیر کردند، پایش را قطعه قطعه می کنند او خبر ندارد! این هم در آتش است ولی خبر ندارد.

فرمود شما باید یتیم را گرمی داشته باشید! در بحث قبل به عرض شما رسید که هبه کردن، چشم روشنی دادن، بخشیدن اینها همه خوب است؛ اما اکرام چیزی دیگر است؛ صدقه یعنی خدایا این مال طیب و طاهر را برای رضای تو دارم می دهم، صدقه عقد است، یک؛ قصد قربت می خواهد مثل نماز، دو؛ صدقه مثل هدیه و هبه و چشم روشنی و کادو نیست، صدقه عبادت است. شما به کسی کادو دادی به یتیمی کادو دادی، دادی! البته آثار وضعی خودش را

۱. سوره نساء، آیه ۹.

دارد اما حالا بهشت بروید و ثواب، اینها نیست؛ چشم‌روشنی دادید هدیه دادید هبه کردید، آثار مادی دارد بله؛ اما وقتی بگویید خدایا برای رضای تو، به دستور تو، این را دارم به این یتیم تقدیم می‌کنم، این می‌شود صدقه، مثل نماز است این می‌شود عبادت؛ آن وقت آثار خاص خودش را دارد.

چرا گفتند صدقه اول به دست ذات الهی می‌افتد، بعد به دست دیگری؟ اما هبه و چشم‌روشنی و کادو و اینها که این طور نیست! چرا وجود مبارک امام سجاد بعد از اینکه صدقه می‌داد دست خودش را می‌بوسید و می‌بویید؟ چرا می‌بوسید؟ می‌فرمود این صدقه قبل از اینکه به دست گیرنده برسد به دست بی‌دستی الله رسید چون در قرآن فرمود: ﴿يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ﴾^۱ من قصد قربت کردم مثل نماز. مال طیب و طاهر تهیه کردم گفتم خدایا به نام تو دارم تقدیم می‌کنم؛ این می‌شود اکرام یتیم.

اگر وجود مبارک امام سجاد قبلاً دستش را می‌بویید و می‌بوسید، برهان مسئله هم همین بود. پس ما می‌توانیم آنجا هم کار بکنیم، با اهانت همراه نباشد ﴿كَلَّا بَلْ لَا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ﴾؛ ﴿وَلَا تَحَاضُّونَ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ﴾ این طعام مصدر است به معنی اطعام است تشویق نمی‌کنید یکدیگر را به اطعام مسکین، تشویق بکنید! خودتان هم این کار را بکنید دیگران را هم تشویق بکنید ﴿وَتَأْكُلُونَ التَّرَاثَ أَكْلًا لَمًّا﴾ «لَم» یعنی جمع، انبوه. حلال و حرام نداشت، یک؛ زن‌ها را از ارث محروم می‌کردند، دو؛ کودکان را از ارث محروم می‌کردند، سه؛ می‌گفتند اینها نه دامدار هستند نه رهمه‌دار، مشکل ما را حل نمی‌کنند. مسئله ارث دلیل نیست بر اینکه این سوره در مدینه نازل شد، برای اینکه ارث یک حکم فقهی است، نخیر! ارث از زمان حضرت اسماعیل و سایر انبیای ابراهیمی (سلام الله علیهم) مشخص بود و اینها چون جزء انبیای اسماعیلی در آن سرزمین احکامشان، آدابشان و سننشان مثل حج بود؛ این حج یادگار

۱. سوره توبه، آیه ۱۰۴.

خلیل الهی است که مانده بود. اینها را می دانستند شنیده بودند که ارثی هست، اگر کلمه «ارث»، عنوان «ارث»، در این سوره هست نشانه آن نیست که این سوره در مدینه نازل شد؛ این مثل صلات و مثل صوم نیست که ما بگوییم این صوم چون در مدینه نازل شد پس این سوره، سوره مدنی است نخیّر! این سوره، سوره مکی است ارث را هم اینها سابقه داشتند.

﴿وَتَأْكُلُونَ التُّرَاثَ أَكْلًا لَمًّا﴾؛ «لَم» یعنی فراوان! حلال و حرام برایش نداشته باشد ﴿وَتُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا﴾؛ «جَم» یعنی انبوه. کسی که انبوه خود را دوست دارد این در اثر بُخل است. فرمود: ﴿وَأَخْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ﴾؛ «شُح» یعنی بُخل. فرمود دمِ دست شما است؛ این صفت بُخل همین دمِ در است، هر چه دستش بیاید می گیرد، این را باید مواظب باشید.

«و الحمد لله رب العالمين»